

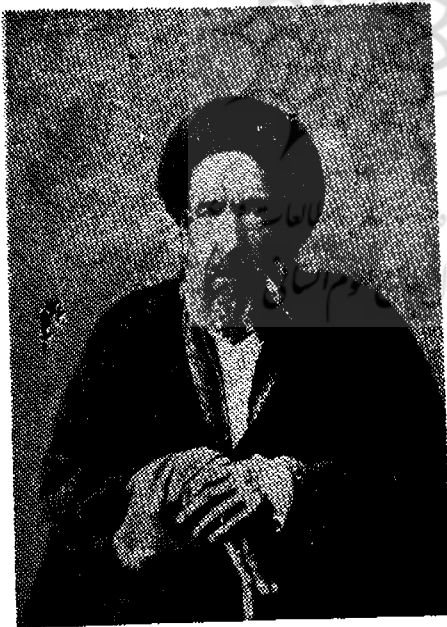
جدال مدرس با ناصر الملک



مورخ الدوله سپهر

قبل از آغاز داستان گمان می‌کنم مقتضی باشد چهره حقیقی آن دو بزرگوار یکی پیشوای
منه‌بوی و دیگر رجل سیاسی را بیطرفانه برای خوانندگان تصویر نمایم .

۱ - سید حسن مدرس از اهالی قمه
اصفهان و نماینده طراز اول علماء در دوره
تقنینیه - بدون آنکه بخواهم در اوصاف
جمیلش مبالغه کنم می‌گویم مجسمه غیرت
محض و حمیت خالص و شجاعت عظیم‌النظیر
بود ، هرگز گرد ملامی نکشت و قصده‌ناهی
نکرد از راه تقوی قدمی بیرون تنهاد بنده
دینار و درم نبود از طوفان حوادث هراسی
نداشت و در برابر فشار ارباب قدرت با سر سختی
و شهادت استقامت می‌ورزید . بدیانت بی‌زهد
فروشی پای بند بود و تعالیم اسلام را در امور
دنیوی و اخروی بالسویه طبقه‌بندی میکرد
و دین و دولت را از یکدیگر جدا نمیدانست .
تنها نقطه ضعفش این بود که در مقابل
مدح و ثنا فوراً تسلیم می‌شد ، نمیدانست در
جامعه که بدوستی دوستان اعتماد نیست چگونه
و چاپلوسی دشمنان تکیه میتوان کرد ، حتی



سید حسن مدرس

نصیحت جید ماجد خویش را که فرموده است « فریب دشمن مخور و متاع مداح مخر » در این مورد محل توجه قرار نمیداد .

۲ - ابوالقاسم قرگزلو ناصر الملک نایب السلطنه ، محقق دانشمند بود ، تحصیلات عالیہ جدید را در دانشگاہ آکسفورد در کنار نیمکت لرد کرزن معروف فرا گرفت و در علوم قدیمه از ادبیت و عربیت و منطق و فقه و اصول بهره کافی داشت . هوش فطری بمعلومات اکتسابی او جای مخصوصی می داد و در حل مضامین سیاسی رأی رزین و فکر متین وی مؤثر می افتاد . در برابر حریف زبان و بیان را با توانائی و زیر دستی بکار می بست .



درفن دیپلوماسی تزویر و ریا را جایز می -
شمرد و از مکتب مترنیخ مبنی بر اینکه
و خداوند زبان را به انسان عطا فرموده تا بر
ضد مکنونات باطنی خویش سخن بگوید ،
پیروی مینمود نقطه ضعف ناصر الملک سوء
ظن و یأس بود از کید زمان و زمانه و از جفائ ارباب
بی مروت دنیا همیشه مینالید و عموم مردم را بد
میدانست با آنکه خود به پا کد امنی مشهور بود
بارجال پا کد امن مانند حاج علیقلی خان
بختیاری و مستوفی الممالک خصوصت می ورزید
نسبت به آینده ایران کاملاً نومید بود همیشه
فکر میکرد واقعه ها در پیش است و دشمنان
در پی شرم محتمل را محقق می شمرد و استقلال مملکت
را از دست رفته میدانست . در موقع محاوره همواره

ناصر الملک

از ترس جواسیس موهوم با طرف خود مینگریست و اغلب در آلچیق قصر گلستان که مخاطب به -
دیوار نبود پذیرائی مینمود و فرضیه مولوی را در هر مورد تمیم میداد . از شکاف و روزن دیوارها
مطلع کردند بر اسرارها .

حال بر سر گفتار اصلی رویم در آخر سال ۱۹۱۱ مسیحی دولت روسیه تزاری
اولتیماتوم چهل و هشت ساعته بایران صادر و تکلیف کرد که مورگان شوستر آمریکائی خزاندهار
کل و همکاران خارجی او معزول و دولت ایران متعهد شود در آینده برای استخدام مستشاران
اجنبی رضایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب نماید و مخارج لشکر کشی روسیه را
بپردازد . مجلس شورای ملی تحت احساسات و وطن پرستانه افکار عمومی اولتیماتوم را رد کرد
و هزاران نفر از اهالی پایتخت در خیابانها به تظاهرات میادرت و رزیده شمر معروف عارف را:
د ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود ای جوانان مگذارید که مهمان برود
با آهنگ جانگدازی خواندند و لکن دولت وقت بریاست صمصام السلطنه و وزارت

امور خارجه و ثوق الدوله اولتیماتوم را پذیرفتند مجلس را منفصل کردند جرائد را توقیف و عده کثیری از وکلا و ارباب قلم و رجال میهن دوست را به محبس و تبعیدگاه گسیل داشتند . ناصرالملک نایب السلطنه ظاهراً بیطرف بود و مقام نیابت سلطنت را از مسئولیت مبری جلوه میداد اما مردم میگفتند او بیطرفی را بهانه کرده است تا ظن صلاح در حق وی زیادت گردد . ادیب الممالک شاعر فراهانی قصیده‌هایی درباره او انشاد نمود و گفت این مرد قنفه - ها برانگیزد و خود به کینه بر خیزد و هرگز به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود و ابو الحسن میرزا شیخ رئیس در حق وی سرود :

به که این درد توان گفت که والا حضرت
در نیابت روش حضرت والا دارد
باری از پایان ۱۹۱۲ تا اواخر ۱۹۱۴ کشور ایران بدون قوه مقننه اداره می شد
دیکتاتوری دولت علنی بود در صورتیکه قدرت باطنی و غیر مرئی را ناصرالملک در پشت پرده
در دست داشت . طعم فترت در ذائقه نایب السلطنه خوش آمده و بهیچ وجه به تجدید انتخابات
مایل نبود ، و لکن چون اکنون دیو قهرمان افسانه فردوسی فکر درونی را وارونه جلوه میداد
و به وزراء اسرارمی و وزید مقدمات افتتاح پارلمان را زودتر فراهم سازند در این رویه بحدی
جلورفت که در سال ۱۹۱۱ مجلسی مرکب از علماء و شاعران و اعیان و تجار در دربار گرد
آورد و پیامی به آن انجمن فرستاد حاکی از ضرورت تسریع در تشکیل مجلس شورای ملی .
عده از حضار آن اظهارات را صادقانه و از روی حسن نیت دانستند و لکن سید حسن مدرس پیا
خواست تیغ لسان را از دهان برون کشید و چنان بر فرستنده پیام تاخت که چیزی باقی نگذاشت
گفت راست است که ناصرالملک در کودتای محمدعلیشاه بزندان افتاد ولی بعد در ظل عنایت
انگلیسها از قهر چاه درآمد بر اوج ماه رسید و اکنون خود بمراتب از محمدعلی میرزا بدتر و
مستبدتر است ، مرکز تمام تحریکات شخص اوست و لا غیر غافل است از آنکه نیابت سلطنت هم
مثل سایر نعم دنیا پایدار نیست .

سخنان مدرس محیط مجلس را تیره ساخت و وحشت نایب السلطنه از چنین پیش آمد
بدرجه رسید که در مقام ملایمت و چاره جوئی بر آمد معین الملک رئیس کابینه سلطنتی را نزد
مدرس فرستاد و دعوت به نوشیدن یک فنجان چای در دفتر مجاورتالار نمود . معلوم بود که مدرس
افسون بردار نیست به معین الملک گفت به اربابت بگودلیت نماند ذلیلت کردم و بدان: یاد رکشان
هر که در افتاد و در افتاد - با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد .

این بگفت و در سنگین سالون را بشدت برهم زد و براه افتاد . بدیهی است مفتشین
نظمیه دنبال او بحرکت درآمدند ، و مدرس پیاده از خیابان ناصریه به طرف شاه آباد
روانه شد .

نگارنده بحکم جوانی و کمی سن در جرگه آزادیخواهان تندرو وارد شده به اتفاق
دوست عزیز و خویشاوند ارجمند خویش امیر سهام الدین غفاری ذکاء الدوله عضویت فرقه اتفاق
و ترقی را که افراطی ترین احزاب آن زمان بود پذیرفته بودیم و همه روزه بعد از خروج از
اداره بانجمن های سیاسی و دفاتر ارباب جرائد سرکشی میکردیم . از سوء تصادف یک روز امیر
سهام الدین خان بقکر افتاد که برویم منزل همسایه یعنی خانه حاجی میرزا رضاخان و کیلی

نماینده سابق آذربایجان واقع در خیابان شاه آباد کوچه آقا سیدهاشم و از او پرسیم از انتخابات چه خبر دارد ما چنان کردیم و رفتیم ، قریب نیم ساعت از صحبت ما گذشته بود در باز شد و آقا سید حسن مدرس سر اسیمه و غضنک وارد گردید ماوقع را من البدوالی الختم حکایت کرد و گفت رجال معمر و کلاء سابق و رؤسای احزاب باید با من همراهی نمایند تا من بخواست خداوند این مرد را از اوج قدرت به اسفل السافلین ذلت بکشانم .

حاج میرزا رضاخان و ذکاءالدوله از بیانات آقا ابراز خوشوقتی نمودند من گفتم خوب است فرمایشات حضرت تعالی را مطبوعات خارجی نقل نمایند تا درد دنیا همه بداند ایرانها زیر بار چنین حکومتی نمیروند . ساعتی بعد مدرس بطرف منزل خود و من بخانه امیر سهام الدین خان رفتم بی خبر از آنکه مأموران آگاهی محل این ملاقات اتفاقی را مرکز اصلی دیسه و کنگاش علیه نایب السلطنه دانسته فوراً گزارش داده بودند .

همان شب ناصر الملك ابتدا حاجی میرزا رضا خان و سپس امیر سهام الدین خان را احضار و آن دو عین مذاکرات را تکرار کرده و اظهار میدارند بر حسب تصادف و بدون قرائقیلی این ملاقات روی داده است .

فردای آن روز صبح اول آفتاب فراش درباری به منزل این جانب آمده گفت و الاحضرت فوراً شمارا احضار فرموده اند .

من باور نمی کردم چون در عمرم فقط یکبار با اتفاق مرحوم پدرم بدیدار ناصر الملك نائل شده بودم که بگفته ایشان از فضل و دانش آن حضرت استفاده برم . باری به عمارت گلستان شتافتم مرا در همان آلچیق معهود ایستاده پذیرفت ابتدا صحبتی از جلسه دیر و زمین نمی آورد و بند پدرانه میداد بالاخره گفتگورا به بیانات مدرس کشانید و با لحن آمرانه بمن گفت باید محرك این سید را شام معرفی کنید والا خودتان مسئول خواهید بود لازم است روز چهارشنبه دو ساعت بظهر مانده به منزل شخصی من در سرچشمه بیائید و نتیجه را اطلاع دهید . در فاصله آن دو روز حوادث تازه رخ داده مدرس به حضرت عبدالعظیم نقل مکان نموده در آنجا برای آنکه از شر جاسوس های نایب السلطنه در امان باشد در یکی از قراء نزدیک محرمانه اقامت گزیده و از محل اختفاه خویش شروع به نامه پراکنی کرد من جمله شرحی در روزنامه ستاره ایران خطاب به ناصر الملك نوشته و وجود وی را موجب بدبختی مملکت خوانده تکلیف استعفا از مقام نیابت سلطنت نموده و مشروحه خویش را باین مصراع پایان داده بود : تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز .

در چنین اوضاع و احوال بخوبی حدس میزدم بر خورد ناصر الملك با من چگونه خواهد بود بدین واسطه شب قبل بفکرافتادم برای خلاصی از شرش نام یکی از رجال را بیرم و بگویم او محرك بوده است اما وجداناً راضی نشدم که شخص بی گناهی را در بند بلامتلا سازم . روز موعود به عمارت سرچشمه شتافتم پیش خدمت گفت شاهزاده عین الدوله وزیر داخله شرفیابند نمی شود بر عرض رسانید . گفتم خودشان مرا احضار فرموده اند حالاکه خبر نمی دهید اگر مؤاخذه کردند تقصیر با شما خواهد بود .

پیش خدمت رفت اطلاع داد و نایب السلطنه به کتابخانه خود آمده مرا خواست بدون

مقدمه اشاره به میز تحریر خویش نمود و گفت روی این میز راپورت های نظمیه راجع بشارت سید انباشته شده حقیقت را بگوئید و مطلبی را پنهان ندارید . گفتم بنده از تحقیقات چنین نتیجه گرفتم که احدی نمی تواند آقای مدرس را تحریک کند بلکه ایشان سایرین را تحریک می نمایند . یکمرتبه ناصر الملک برآشفت و با خشم مصنوعی مشت محکمی بروی میز کوبید و بمنظور مرعوب ساختن من گفت « فراموش نکنید که من جای ناصرالدین شاه نشسته ام اگر بدهم شک میکنم را پاره کنند چه خواهد شد ، من بلوف او را تشخیص داده بودم گفتم مردم معتقدند که والا حضرت بقدری ترسو هستید که اگر دیگری هم شکمی پاره نماید شما ضعف می کنید چه رسد به آنکه خودتان چنین دستوری بدهید . بمحض شنیدن این جملات آنآ قیافه آن کهنه دیپلمات خون سرد تغییر یافت و مانند یک آکتور کارآزموده و هنرمند دست روی شانهِ من نهاده با ملاطفت گفت شما مثل فرزند من هستید اجداد شما با پدران من دوست بودند پدر ماد در شمار حوم حکیم الممالک در حضور ناصرالدین شاه از من حمایت کرد این بگفت و با خوشی مرا مرخص نمود .

جسارت من موقتاً مرا از چنگک وی نجات داد من در آنوقت رئیس دارالترجمه اداره گمرک بودم اومی توانست به مسموم نار رئیس بلژیکی گمرک امر کند در آن اداره به خدمت من خاتمه دهند این اقدام را بعمل نیآورد اما به شاهزاده شهاب الدوله شمس ملک آرا وزیر وقت دستور داد امیر سهام الدین غفاری را از ریاست اداره تفتیش وزارت معارف و اوقاف معاف دارد .

سالهای اخیر کرا اسفا تور شمس ملک آرا از چنین تصمیم شدید که اجباراً واضطراباً بر ضد کاه الدوله اتخاذ نموده اظهار ندامت می کرد ، یکماه از این مقدمه گذشت روزی فرآش کذائی در بار آمد و اطلاع داد که فردا صبح زود بقصر گلستان برای زیارت والا حضرت بیآئید فکر کردم یقیناً تازه ای پیش آمده و در طنبور بدگمانی نایب السلطنه نغمه جدیدی نواخته شده است بهر حال رفتم معلوم شد یک روزنامه ولایتی انگلستان موسوم به یورکشپرست بیانات مدرس را مبنی بر اینکه ناصر الملک از محمد علی میرزا مستبد تراست نقل نموده و والا حضرت فوراً بیاد گرفته من در منزل حاجی میرزا رضا خان افتاده که اظهار داشته بودم خوب است مطبوعات خارجی بدانند ایرانی ها زیر بار حکومت مستبده نمی روند اکنون می خواست بدانند بچه وسیله این مطلب را درجیده انگلیسی نویسانده ام ، با قید هزاران قرائن و تأکید و سوگند گفتم من نه با مخبر روزنامه انگلیسی آشنائی دارم و نه زبان انگلیسی می دانم .

مدتها گذشت من تغییر شغل داده از اداره گمرک به دبیری اول سفارت امپراطوری آلمان انتقال یافته بودم . قبل از تاجگذاری دولت تصمیم گرفته بود باعضاء کر دیپلوماتیک نشان سلطنتی بدهد روزی وثوق الدوله وزیر امور خارجه مرا بوزارت امور خارجه طلبید با لبخند گفت مگر شما با والا حضرت خورده حسابی داشته اید ، هنگامی که فرامین نشانها را توشیح می نمودند نشان شیر و خورشید درجه اول باسم شما بود فرمودند امضاء می کنم اگر چه این جوان دشمن من است .

من داستان جدال مدرس را برای وثوق الدوله تکرار کردم فوق العاده تعجب نمودو

بسیار خندید سالها سپری شد جنگ بین المللی پایان پذیرفته سلسله قاجاریه جای خود را به دودمان سلطنتی پهلوی داده بود . در اوایل سلطنت اعلیحضرت ققید، ناصر الملک بعد از اقامت طولانی در اروپا بایران آمد و مورد عطوفت خاص و حتی احترام اعلیحضرت واقع شد حسن کنجکاوی مرا تشویق به ملاقات او نمود به منزل جدیدوی در خیابان لاله زار کوچه برلن رقتم بقدری انسانیت و مهربانی کرد که مرا شرمنده ساخت باصرار برای ناهار مرا نگاهداشت جزئیات حوادث من جمله واقعه مدرس را به خاطر داشت و گفت من بعدها دانستم که شما در آن قضایا بی گناه بوده اید . در ضمن گفتگواز اوضاع گذشته ایران گفتم هر گاه والا حضرت سوء ظن نمی داشتید می توانستید خدمات بیشتری بایران بفرمائید در جواب جمله ای گمت که هنوز تو گوئی دو گوش بر آوای اوست :

د اگر صدماتی که من در دوره ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و محمدعلی میرزا کشیده و لطماتی که از مردم دیده ام شما به سن من رسیدید و آن صدمات را متحمل شدید و دارای سوء ظن به عموم نبودید آنوقت حق خواهید داشت بمن ملامت کنید

بقیه از صفحه ۱۰۵

من همه جریانات را پیش بینی می کردم و آن را چندین بار گفته بودم که عواقب چنین سیاستی موجب خرابی و سرافکنندگی ما خواهد شد .

کشور ما موظف است مدت مدیدی تلاش و کوشش نماید تا بتواند موقعیت جهانی گذشته خود را بدست آورد اما چگونه می توانند بخاطر شکستی که دیگران عامل آن بوده و بمملکت تحمیل کرده اند مرا سرزنش و محاکمه نمایند .

۱۰ - در سه سپتامبر ۱۹۳۹ وقتی دولت درخواست اعتبار کردن تقاضای جلسه سری نمودم تا مسائل را برای همکارانم روشن سازم ولی آنها علیرغم مخالفت من فرانسه را متعهد و درگیر در جنگی ساختند که تقریباً نتیجه معلوم بود .

من هرگز شاهد چنین ضعف و بی احتیاطی نبوده ام و برایم روشن نیست که چرا ما را با اعلان جنگی باین مضحکی واداشتند ، و آیا این لاوالم بوده است که فرانسه را باین روز انداخته ؟ و آیا قبول مسئولیت در سال ۱۹۴۰ که در کمال میهن پرستی برای دفاع از کشور در برابر فاتحین صورت گرفته گناه بشمار می رود ؟

(ادامه دارد)

